

## چگونه رویونیست ها بر مائوتسه دون تهمت می بندند

### دامن توطئه اپورتونیست ها تا نسبت دادن جعل به مائوتسه دون

#### گسترش یافته است

کسی که اکنون زیر نام "س. رها" در وب سایت افغانستان آزادی نویسد دیروز مقاله ایرازیر عنوان "مائوئیزم به بازی گرفته شده است..." بنشر سپرد. ماسطراول این نوشته را در این جامی آوریم "در نوشته های قبلی ام نشان دادم که سگان پاچه گیر، مادر فروخته های بی پدر چگونه با توهمات مشمنزکننده ایدالیستی...". طوری که در سطر اول می بینید؛ نویسنده آدم بی ادب، بی تربیه و فاقد حرمت کلام است که با فحش دادن سیاست میکند. ما، همانگونه که به فحش ها و ناسزاها ی سید حسین موسوی (فحاش بزرگ این دسته) پاسخ نداده ایم به فحش های این چوچه فحاش مریض نیز پاسخ نمیدهیم. خواننده میدانند که فحاشی بخشی بر فلسفه و دیدگاه یک طبقه تکیه دارد و یا اینکه افکار سیاسی محصول یک دبستان فکری است. از جانب دیگر اینگونه انسان هادر آغوش خانواده ای به دنیا آمده و تربیت پدر (؟)ی و مادری را خورده که در آن اینگونه فحش دادن ها بر خورد عادی زندگی خانوادگی شان بوده اند. اینها در حقیقت مریض و قابل ترحم اند. خانواده ای که اینگونه افراد در آن تربیت شده اغلباً از عاطفه پدر محروم بوده اند و مادر در آن خانواده نقش "شخصیت نمونه (رل مدل Role Models)" را برای طفل بر عهده داشته است. زیرا هیچ طفلی که شخصیت نمونه اش پدر باشد به این آسانی کسی را فحش و ناسزا نمیدهد و تا این حد بی ادب، بی تربیه و خارج از چوکات اخلاق اجتماعی و انسانی بار نمی آید. فحاشی ناشی از عقده ها و احساسات سرکوب شده در دوران کودکی فرد است. این افراد فاقد قدرت تفکر منطقی و خلاقیت هستند و برای استتار حس شکست و ناکامی ذهنی و روانی خود از فحاشی استفاده می کنند و یا از فحاشی منحیث راه فرار از ادامه بحث منطقی کاری می گیرند. این افراد احساس حقارت و کوچکی می کنند و برای رهائی از این حس حقارت به فحاشی روی می آورند، و با این کار قصد دارند احساس ضعف و حقارت خود را متوجه فرد مقابل کنند. نویسنده این نوشته از آن سطح اخلاقی ای می آید که لومپن ترین اوباشان نیز از آنجا ننگ دارند. تصور کنید که یک چنین آدم نمای بی پر نسیب و تنگ جامعه در افغانستان بوده و به تفنگ دسترسی داشته باشد چه به روز و روزگار مردم می آورد و چند مرتبه ریکار داخ تظاف گران جنایتکار مارشال فهیم و سیاف رامی شکناند؟

به هر حال، اخلاق فحاشی این موجود آدم نما و دبستان فکری او موضوعی است که مادر آینده بطور مفصل مورد گفتگو قرار خواهیم داد و آنچه مادر اینجا به آن می پردازیم اتهاماتی است که این تهی مغز ابله بر مائوتسه دون وارد میسازد. و هم چنین ژست های احمقانه اوست که ما به آنها تماس خواهیم گرفت.

قبل از پرداختن به متن بحث؛ این مسئله قابل تذکر است که مابه هیچ وجه قصدره انداختن گفتگوی پلمیک با رویونیزم واپورتونیزم ساما(ادامه دهندگان) و"سازمان انقلابی افغانستان- ساا" رانداریم وباین نوشته فقط سنگی را که آنها بسوی مائوتسه دون پرتاب کرده اند، ردمیکنیم. آنها درآینده نیز دست به اینگونه سفاهت ها خواهندزد ولی ما به بحث های آنها بطور پلمیک پاسخ نخواهیم داد.

نوسنده مقاله یا"س. رها" در دفاع از ناسیونالیزم بورژوائی از مائوتسه دون نقل و قول میکندومی نویسد: "هر کمونیست پیش از این که انتر ناسیونالیست باشد، یک ناسیونالیست انقلابی است(مائوتسه دون).

س. رها نمی نویسد که مائوتسه دون در کجا گفته که اول باید "ناسیونالیست" بود و سپس "انتر ناسیونالیست" شد؟ ضرب المثل معروفی در بین مردم افغانستان است که میگوید "باهر چه مزاق، مزاق ولی باریش بابامزاق کردن کار حرامزاده هاست". اینکه در مورد ما جعلکاری میکنند، تهمت میزنند و توطئه میکنند میتوانند اذهان آنده از روشنفکرانی را که یک سلسله پیش داوری های بی اساس رابا خود دارند، تاجائی به کجراه بکشاندولی وقتی جعلکاری های شانرا به مائوتسه دون نیز وصله میزنند، آدم رک و راست میتواند حکم کند که این رویونیست هابمراتب از رویونیستهای خلقی و پرچمی پست تر و ضد انقلابی تر اند.(اگر نویسنده راست میگوید و جعلکاری نمیکند لطف کند و ماخذ گفتارش را گزارش بدهد). نویسنده ای که بدون سند و مرجع حرف میزند، حتما دروغ می گوید و غرض و نیت جعلکارانه دارد. اگر چندان نویسنده یک بیسواد بله است ولی با همین بیسوادی و ابلهی میکوشد محتوای ذهن عقبمانده اش را به مائوتسه دون نسبت بدهد.

درست است که مائوتسه دون در مورد "میهنپرستی و انتر ناسیونالیزم" سخن گفته. او در نقش حزب کمونیست چین در جنگ ملی در اکتبر 1938 یعنی در زمان تجاوز امپریالیزم جاپان بر چین در این مورد حرف زده است و آن حرف ها چنین اند "آیا کمونیستی که انتر ناسیونالیست است، میتواند در عین حال میهنپرست هم باشد؟ ما معتقدیم که نه تنها میتواند، بلکه باید همچین باشد. شرایط تاریخی مضمون کنکریت میهنپرستی را معین میکنند" (نقش حزب کمونیست چین در جنگ ملی - اکتبر 1938).

در اینجا به چند نکته باید دقت توجه کرد. نخست اینکه مائوتسه دون تحت یک شرایط خاصی انتر ناسیونالیزم و میهنپرستی را سوژه گفتارش قرار میدهد. عامل عمده اینکار جنگهای داخل حزبی بود که از جانب عناصر دگما-اپورتونیست تولید میشد. آنها در این زمان رهبری حزب(مائو) را متهم می کردند که "خط لنین را کنار گذارده است". برخی هامیگویند که لی ته (نام چینی اتوبروان نماینده کمینترن) عامل اصلی این توطئه بود. این دگما-اپورتونیست ها که مارکسیزم را یک سلسله قوانین متحجر مذهب مانند میپنداشتند میگفتند که "لنین از سالهای 1908 به بعد به دهقانان و کارگران میگفت که در جنگ تزار علیه جاپان شرکت نکنند. ولی اکنون مائوتسه دون ما را برخلاف این خط میبرد. ما چراه کمک چیانکایشک برویم؟" آنها تبلیغ میکردند که "وقت آنست که ما کار چیانک را یکطرفه کنیم، زیرا اوست که از سال 1927 برای ده سال مکمل طی 5 عملیات محاصره و سرکوب صدها هزار رفیق و سرباز ما را بقتل رسانیده است. بعد از نابودی چیانکایشک ما تمام ملت را متحد میسازیم و علیه امپریالیزم جاپان می جنگیم. ما اگر برویم در کنار چیانک بایستیم، بعد از شکست جاپان باز هم او ثمره خونبهای ما را به یغما خواهد برد".

امامانوکه شاگردنن است می دانست که چین در سالهای 1938 باروسیه مقارن سالهای 1908 تفاوت عظیم داشت. روسیه زندان ملل بود جاپان باروسیه تزاری بر سر تقسیم مجدد جهان می جنگید. میهنپرستی کارگران روسیه در این زمان در حقیقت دفاع از حق حاکمیت تزار بر بخشی از جهان بود که تزار آنرا به زنجیر اسارت کشیده و سهم بلامنازع خود میدانست. از جانب دیگر به معنی دفاع از دشمن طبقاتی کارگران و دهقانان بود (کاری را که سازمان انقلابی و کبیرتوخی در حال حاضر با دفاع از منافع ملاک - کمپرادورهای ملیت پشتون انجام میدهند).

مائو میدانست که "دفاع از بورژوازی خودی زیر پرده دفاع از میهن" همان کاری است که انترناسیونال دوم انجام میداد؛ یعنی کارگران و دهقانان را به خاطر منافع امپریالیست های کشورهای خود به مسلخگاه جنگ میفرستاد (از نظر ایدئولوژی اپورتونیرم راست در برآمدسیاسی سوسیال- شوئیسم). در حالیکه چین یک کشور عقبمانده نیمه فئودالی- نیمه مستعمره و بین امپریالیستهای امریکائی و اروپائی تقسیم شده بود. و جاپان بخاطر گرفتن سهم خود از خاک چین به آنجا لشکر کشیده و چین را اشغال کرده بود. این اشغال تضاد خلق چین را با ملاکین بزرگ و بورژوازی بیروکرات طرفدار غرب یا بطور مختصر بارژیم چیانکایشک به تضاد تبعی یا تضاد غیر عمده مبدل ساخته بود. مائو در ماه مه سال 1937 در سند "وظایف حزب کمونیست چین در دوران مقاومت علیه ژاپن" به روشنی توضیح میدهد که "از آنجا که تضاد میان چین و ژاپن بصورت تضاد عمده درآمده و تضادهای داخلی به تضادهای فرعی و تبعی تنزل یافته اند، در مناسبات بین المللی و همچنین در مناسبات طبقاتی چین تغییراتی روی داده اند که موجب پیدایش مرحله نوینی در تکامل وضع کنونی گردیده است" منتخبات آثار - جلد اول ص.

مائو تحت این شرایط درباره انترناسیونالیسم و میهنپرستی حرف زده است. حالا، یک رویونیست که حتی نمیداند چه زمینه هائی تعیین کننده حرکت تاکتیک حزب کمونیست است و شرایط مشخص جامعه از یک طرف و زمینه های پیشین تاریخی از طرف دیگر چه اثراتی بر آن دارند، با مهمل باقی چرنیادیات بی معنی و ضد کمونیستی مربوط به ذهن خود را به مائوتسه دون نسبت میدهد. اینگونه بازاری گری و سفاهت زمانی بیشتر چندان آور میشود که او همان تهی مغزی هایش را "مائویسم حقیقی" خوانده و مائویسم را "بیبازی گرفته شده" میخواند. تو گوئی که این ما هستیم که تفاوت بین انترناسیونالیسم پرولتری و ناسیونالیسم بورژوائی را نمی فهمیم. ماقبل از آنکه بیشتر برویم از این گونه "هرزه های سیاسی" بی ادب سوال میکنیم: آیا معتقد هستید که میهنپرستی، پیتریاتیزم یا ناسیونالیسم کوربه بورژوازی تعلق دارد؟ آیا میدانید که تمام مسئله ملی مسئله بورژوائی است؟ اگر جواب تان آری است، پس چطور جرائت میکنید که بگوئید "مائو گفته که باید اول یک بورژوا بود و بعد از آن یک انترناسیونالیست شد؟ آیا بنظر شما بین بورژوازی و پرولتاریا تضاد ماهوی وجود ندارد که هرگز ممکن نیست یکی به دیگری تکامل کند؟ اگر جواب تان آری است پس چطور میتواند نماینده فکری بورژوازی بودن پیش شرط تعیین نماینده فکری پرولتاریا بودن باشد؟ و سرانجام، آیا میدانید که ما درباره چه چیزی حرف میزنیم؟ ای ابله ببین که سیدحسین موسوی ترابه کدام مزبله انداخته است و چه کسی میتواند پائین تر از این سقوط کند؟ و چه کسی بدتر از تو ابله تهی مغز شهرت "نیروئی" پیدا کرده است؟ جالب اینست که سوسیال- رفرمیسم کارگری ایران در وجود "کمونیست های کارگری- منصور حکمت" و اماکنندگان مائویسم مانند چریک های فدائی (اکثریت) و حزب توده "عین مسئله را برای تثبیت اینکه "مائو ناسیونالیست" بوده به همین صورت بحث میکنند.

نکته دوم اینست که : آیامیهنپرستی در افغانستان همان میهنپرستی ای است که مورد نظر مائوتسه دون میباشد؟ برای یک رویونیست که در عین زمان ایده آلیست نیز هست و از نظر اخلاقی نیز مانند نویسنده مقاله بالا خود را ملزم به رعایت پرنسیپ های فکری نمیداند و کاغذ سیاه میکند، آری. میهن پرستی، همیشه میهن پرستی است و تابع شرایط تاریخی و زمانی، مناسبات اجتماعی و زیر ساخت اقتصادی و غیره بر آن تغییری وارد نمیکند. یا بعبار دیگر این اصل مانند مذهب مطلق است. اما برای آنهاییکه بطور جدی با مسایل انقلاب در افغانستان درگیر و داراند، نه. مائو میگوید "آیا کمونیستی که انترناسیونالیست است" یعنی کسی که هویت دیدگاهی و سیاستش در حقیقت پرولتری است، میتواند در عین حال "میهنپرست هم باشد؟". آری. و باید همچنین باشد.

حالا باید از خود پرسید: چرا؟ و پیشتر رفت و پرسش را گسترش داد که "آیا این حرف های مائو درست است؟" زیر آن باید هر چه را که یک دانشمندی یک نویسنده میگوید کور کورانه پذیرفت. یک تئوری صحیح آنست که بر داده های درست از شرایط عینی- تاریخی استوار بوده و از متن یک تحلیل درست که بامتدولوژی دیالکتیک انجام یافته بیرون آمده و با اوضاع عینی- تاریخی مطابقت داشته و راه تغییر آنرا بطور درست نشان بدهد و پس از عمل تثبیت شود که درست بوده. نه اینکه مانند رهبران ساما در دفاع از بورژوازی ملی یک سلسله احساسات پاد رهاوار اباواژه های مترقی ملمع کنند و آنهارا در الیاف لاف و گزاف های سنتی بیچاند و باهای و هوی گوش کر کننده به بازار سیاسی بیاورند. بورژوازی ملی یعنی قشر در حال قهقرازی تاریخی قرار داشته و بقایش را در لشکر کشی های مالی و تراکم سرمایه های امپریالیستی با گذشت هر روز زیر ضربه های مرگبار تجزیه آوری بیند جز آنکه برگشته و به ریش اینگونه لفاظان واژه باز بخندد و او را در زیر آتش اخوان و فئودالیزم چنان تنه ا بگذارد که سر انجام بر پای سوسیال-امپریالیزم اشغالگر بوسه بخواباند، کار دیگری انجام نمیدهد. اما مائو مانند رهبران ساما تهی مغز و ایده آلیست نبود. او میدید که مبارزه در عصر امپریالیزم با مبارزه در دوران امپریالیزم خام (دوران مبارزات لندن و حزب بلشویک که امپریالیزم تازه باید درک میشد و تشریح میگردید) فرق میکند. در عصر امپریالیزم، این امپریالیزم است که آزادی خلق های ملل عقبمانده را بطور متداوم و مهاجمانه تهدید میکند و بغیر از طبقه کارگر تحت رهبری حزب پرولتری یا حزب کمونیست هیچ طبقه دیگر قادر به تحصیل آزادی ملی خلق های تحت ستم ممالک عقبمانده نیست. بورژوازی ملی بعد از طبقه کارگر، طبقه دیگری است که از امپریالیزم زجر می کشد، اما از جاییکه بورژوازی ملی از یک طیف وسیع شهری و روستائی تشکیل یافته و از نظر سیاسی متزلزل است، قادر به ادامه مبارزه علیه امپریالیزم نمی باشد. این حقیقت را شکست برنامه ساما و تسلیم شدن ساما به سوسیال-امپریالیزم شوروی و اطلاعات رژیم پوشالی در افغانستان بطور شگفت انگیزی به اثبات رسانید.

از جانب دیگر، بورژوازی ملی از نظر زیربنائی و خصایل زیر ساختی در حال تجزیه و ترکیب متداوم و لاینقطع قرار دارد و امکان ضدامپریالیست بودن در بین نمایندگان فکری این قشر یک مسئله زمانی و مربوط به فرد است. به همین لحاظ است که هژمونی پرولتاریا در مبارزات توده ای خط سرخی است که با کشیدن آن مبارزه انقلابی پرولتری از مبارزه بورژوازی ملی جدا میشود. از این دیدگاه است که ما ساما را نقد میکنیم و آن را یک جبهه غیر مارکسیستی با ایدئولوژی ناسیونالیزم بورژوائی و برآمد شرم آور آنتوریستی و گواریستی تعریف میکنیم و ادامه ساما را ادامه همین انحرافات میدانیم. رهبران ساما در توهم آزادی ملی غرق بودند و در برنامه کارشان تاسیس جمهوری دموکراتیک نوین خلق افغانستان

وپیگیری انقلاب و سوسیالیسم وجود نداشت. رهبران ساماتاجائیکه در نیت جعلکارانه همین نویسندگان از مائوتسه دون نیز می بینید؛ تلاش میکنند بگویند که پیتریاتیزم و ناسیونالیسم بورژوائی به گفته مائوتسه دون از انترناسیونالیسم پرولتری اقدم تر اند. برای یک حزب یایک تشکل کمونیستی رهائی ملی یا استقلال و تمامیت ارضی و بالاتر از آن تاسیس جمهوری دموکراتیک توده ای افغانستان (برای رسیدن به هدف غائی سوسیالیسم و کمونیسم) فقط اهداف تاکتیکی اند نه اهداف استراتژیک. در حالیکه برای بورژوازی ملی استقلال و تمامیت ارضی هدف غائی استراتژیک بحساب میرود. زمانیکه یک کمونیست به آزادی ملی به مثابه یک استراتژی نگاه میکند، بگذار هزار مرتبه مارکسیزم-لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون و واژه های دیگر انقلابی را در جمله استعمال کند هزار مرتبه پیش پزکی و زرنگی کرده و باعیاری قرون اوسطائی و اخلاق فئودالی حرف بزند، اما بر طبق قاعده از طویله اوژیاس بورژوازی نتوانسته یک گام هم به بیرون بگذارد.

ثالثاً؛ از نظر تاریخی مائوزمانی این حرف هارامیزند که حزب کمونیست چین و ارتش رهائی بخش خلق وجود دارد. خلق تحت رهبری حزب با سرمایه داری امپریالیستی مبارزه میکنند و نیروهای کمونیست به یک قطب نیرومند ملی و بین المللی تبدیل شده اند. نیروهای مسلح حزب از 5 حلقه محاصره و سرکوب عبور و بیشتر از شش هزار کیلومتر راه را پیموده و عظیمترین، بی مثال ترین و حیرت آورترین حماسه تاریخ بشر را نقش سنگ کرده اند. در افغانستان چطور؟ آیا در افغانستان این چیزها وجود دارد؟ آیا در افغانستان کار را نباید از صفر شروع کرد؟ در حالیکه طبقه کارگر حزب پیش آهنگش را ندارد و نیروهای کمونیست انقلابی در "جزیره های جدا از یکدیگر" زندگی میکنند آیا شرکت در جنگ ضدامپریالیستی به نیت "میهن پرستی" جز مفهوم کمک رسانیدن به نیروهای سپاه طالبان و گلبدین حکمتیار معنی سیاسی و عملی دیگری دارد؟ حال ایده آلیست کیست؟ آیا ندیدن این تفاوت ها کوندی و سفاهت اینگونه نویسنده هار ابطور خاص و ساما (ادامه دهندگان) را به طور عام نشان نمیدهد؟

کمونیست های افغانستان به هیچ صورتی مخالف میهن پرستی و مبارزه برای استقلال ملی نیستند و بلکه باید این مبارزه را از پیش ببرند. ولی پیش برد آن دوره وجود دارد. راه اول تاسیس حزب کمونیست افغانستان و سازماندهی مقاومت توده های میلیونی کشور تحت برنامه استقلال کشور و تاسیس جمهوری دموکراتیک توده ای افغانستان میباشد. ما معتقدیم که این امر به معنی تامین هژمونی پرولتاریا بر جنبش ملی- مردمی خلق افغانستان بوده و در خدمت بورژوازی قرار نمیگیرد. راه دوم گزینش شرکت در جنگ بر علیه امپریالیست های اشغالگر و طلب آزادی افغانستان است که در این صورت میهن پرستی بورژوائی برخواست طبقاتی پرولتاریائی چیره گی کرده و این راه مسیر انحراف و اپورتونیزم است که ساما آنرا پیمود ثابت ساخت که این راه به ترکستان می رود نه به کعبه. برخلاف درک نویسنده مقاله، کمونیست ها نه مخالف میهن پرستی اند و نه آنرا پیش شرط انترناسیونالیسم پرولتری میدانند و نه آنرا بر تاسیس حزب کمونیست رجحان میدهند. اولویت آنها تاسیس ارگان رهبری کننده مبارزات طبقه کارگر یعنی حزب کمونیست افغانستان است نه چیز دیگر. بدون تشکیل حزب کمونیست، سازماندهی جنگ رهائی بخش خلق و تشکیل ارتش توده ای نمیتوان آزادی خلق را بدست آورد. بدون داشتن حزب کمونیست، ارتش خلق و جبهه متحد ملی، طالبان، ارتجاع جهادی و مرتجعین تسلیم طلب که به برکت تجاوز و اشغال کشور هر کدام به سرداران مواد مخدر و جنگ سالاران بین المللی تبدیل شده اند، ثمره و خونهای مبارزات خلق را

نمی‌فایند؟ در اینجا است که نیت خائنه نویسنده این مقاله و سفاقت جاهلانه او در ملامت بنمایش گذاشته میشود.

رابعا؛ ماثوباتجزیه و تحلیل دقیق از تاریخ میگوید "شرایط تاریخی مضمون کنکریست میهنپرستی را معین میکنند". این شرایط تاریخی چیست؟ برای توضیح کنه این مسئله این سوال را مطرح میکنیم: آیا میهنپرستی یک امریکائی یا یک انگلیسی و یا یک اسرائیلی بامیهنپرستی یک عراقی، یک افغانستانی یا یک فلسطینی یکی است؟ پاسخ منفی است. یک امریکائی یا یک انگلیسی و یا هم کانادایی با میهنپرستی اش از سیادت امپریالیزم سرمایدار در افغانستان و جاهای دیگر دفاع میکند در اسارت نگه داشتن بشر کمک میرساند، در حالیکه میهنپرستی یک افغانستانی بر علیه سیطره امپریالیزم سرمایدار بوده و رهائی بشر را مدد می‌رساند. نویسنده کودن این تفاوت را نمی‌بیند و مانند طوطی حرف‌های سید حسین موسوی را تکرار میکند. اگر مسئله را با جنبش پرولتری پیوند دهیم می‌گوئیم که میهنپرستی یک افغانستانی زمانی ثمرش در خدمت خلق و طبقه کارگر قرار می‌گیرد که او این کار را تحت رهبری طبقه کارگر یعنی حزب کمونیست انجام دهد و مانند رهبران ساما که برای شان رهائی از پنجال سوسیال- امپریالیزم همه چیز و گسستن زنجیر اسارت بشر از قید نظام تولید و توزیع طبقاتی- سرمایه داری هیچ چیز باشد. نویسنده از مائویک نقل و قول را جعل می‌کند تا خیانت رهبران ساما را با زیر خاک کردن تشکیل حزب کمونیست انقلابی و به راه انداختن جنگ خلق و جایگزین ساختن آن با کودتا- قیام، مانند نمایشات آوانتوریستی چنداول استار کند. اما این بحث را در اینجا نمی‌کنیم و در سلسله "ادامه ساما؛ ادامه چه راهی است" به آن پرداخته و می‌پردازیم.

نویسنده اضافه می‌کند "برای هر جنبشی که ادعای مبارزه را داشته باشند (باشد- تصحیح اینگونه اشتباهات املائی از ماست) پیش از همه مسأله (مسئله) ملی در سر راه آنها (آن) قرار دارد که باید وطن خود را آزاد کنند (کند) و گرنه این ادعای شان (؟) به جز توهین به مبارزه و به تمسخر گرفتن توده‌ها چیزی دیگری بوده نمی‌تواند اما این مادر جنده‌های لنده باز که ک... سرمایه داران هالندی را ضخیم دیده اند، عو و کنان ناله می‌کنند که ما در هالند مشغول انقلاب کردن هستیم. آیا این مادر فروشی نیست؟ در شرایطی که وطن ما زیر چکمه‌های خونریز چهل و هشت کشور امپریالیستی به ویرانه مبدل گردیده و خرد می‌شود و هر روزدها هم وطن بی‌گناه ما لقمه تفنگ و هوس بازی‌های جنرالان غرب می‌شوند، آیا باز هم حتی اگر هدف اینان مبارزه می‌بود (که امکان ندارد) این وضع را رها کرده و به آزاد کردن هالندیان می‌پرداختند که ما انترناسیونالیست هستیم؟ ضرب المثل بسیار پر معنی در بین مردمان وجود دارد که: "کسیکه برای خود آتش پخته نتواند به دیگران شوله خواهد توانست."

نویسنده علیرغم تمام بددعنی‌های واقعا هرزه مآبانه اش خود را صاحب منطق نشان داده و می‌گوید "برای هر جنبشی که ادعای مبارزه را داشته باشند پیش از همه مسأله ملی در سر راه آنها قرار دارد که باید وطن خود را آزاد کنند"

سید حسین موسوی باید به این تیپ ریکاردر کودنش حداقل تفاوت بین "مسأله ملی" و "تحصیل" آزادی و استقلال کشوری را تدریس میکرد و سپس دهن بنداز دهنش بر میداشت. او این توله گک

بی تربیه راقبل از آنکه فرق گذاشتن بین دزد و صاحب خانه را یاد بدهد فریاد کشیدن و های و هوی و داد و بیداد را به راه انداختن یاد داده است. اگر چند از کسانی که "پیرش آنچنان گمراه بود" باید با تحویل نگاه تمسخر آمیز گذشت ولی اینگونه حماقت‌های کودکانه و ژست های "تئوری فهمیدن" باعث سردرگمی و تشنگی می‌گردد و آدم مجبور می‌شود به آنها تفهیم کند که ای بیسواد احمق نخست تو باید بفهمی که چه می‌گویی و سپس محتوای ذهن یک سلولی ات را بنمایش بگذاری. مسئله ملی عبارتست از برنامه و استراتژی سوسیالیستی "حق تعین سر نوشت ملل به دست خویش" و مسئله "آزادی و استقلال کشوری" عبارتست از گسستن زنجیر اسارت امپریالیزم است. تو که حتی تفاوت این دور انمیفهمی چطور جرأت می‌کنی بنویسی؟ واقعا که تو آدم بی نهایت بی تربیه و بی اندازه نفهم و بی خردی هستی. بسیار خوب، تو که اینقدر به وطنت علاقه داری چرا پای دوی پمپ بنزین یابگفته عوام کلینری تانک تیل را گذاشته و از امریکارخت سفر بسته به افغانستان نمی روی؟

او با همان لمپنی و او با شنی نفرت انگیزش می نویسد "عوکونان ناله می کنند که مادر هالند مشغول انقلاب کردن هستیم". برای آدمی به این سطح و سویه این مسئله نمیتواند مطرح باشد که انقلاب پرولتری از دو بخش تشکیل میشود، یک بخش ذهنی و یک بخش عینی. بخش ذهنی آن علم است و علم مربوط به کوار دینات های جغرافیائی نیست. تاسیس حزب کمونیست یک مسئله ذهنی و علمی- سیاسی است نه عینی و از پیش بردن این بحث بقرار ضرب المثل معروف سوره یاسین خواندن در گوش "گوش دراز" است.

او با همان منطق منفعلش می کوشد بگوید که از تاریخ چیزی را میداند و به همین لحاظ مینویسد "آیا ستالین (استالین) بزرگ بایداول پیش کوچوک های کوچه گرد "می آمد و شاگردی می کرد تا در جنگ جهانی دوم از " میهن سوسیالیستی خود به دفاع بر نمی خاست که "انترناسیونالیسم" خدشه دار میشود؟ آیا "مائوتسه دون" به اندازه شما "پایگک های قطبی از مارکسیسم درک نداشت که مبارزه ضد جاپانی" را پیش برد و به پیروزی رسانید؟

سطح تعلیم و سواد این احمق از سطح تربیه اونیز پائین تر است و اوحی همیقدر هم نمیداند که "ستالین" با "استالین" از زمین تا آسمان فرق دارد. "ستالین یعنی طویله نشین و مربوط به ستال یا طویله" و "استالین بمعنی آهنین، پولادین و مربوط به مرکبات آهن". نام رفیق استالین با سکون "س" تلفظ میشود نه با فتح آن. حتی در همان تلفظ اسلاویک آن نیز استالین است چه رسد به تلفظ لاتین و جرمن آن.

معلوم نیست که این کودن چه کسانی را " کوچوک های کوچه گرد" میگوید؟ به احتمال قوی او کمونیست های آلمان رادر سالهای 1942-1943 " کوچوک های کوچه گرد" خطاب میکند. از این معلوم میشود که این بداندیش بد کردار از تاریخ هیچ اطلاعی ندارد ولی باز هم باید از او پرسید که با این سفاهت ها چه کار میخواهی بکنی؟

رهبران ساما که بعد از مجید کلکانی همیشه سفیهانه بی مسئولیت حرف زده اند عادت دارند که هر بیهوده و بیجا را که سرسری خوانده و یاد گرفته تکرار کنند. از این موجود آدم نمایا سوال کرد که وقتی میهن سوسیالیستی میگوئیم معنی آن چیست؟ آیا معنی آن غیر از این است که در آن پرولتاریا بر سر قدرت است؟ آیا دفاع از سرزمینی که پرولتاریا در آن بر سر قدرت باشد مساوی به دفاع از سرزمینی است که در آن

ملاک- کمپرادورهای مزدور امپریالیزم سیادت میکنند؟ ماهیچ زمانی نگفته و نمیگوئیم که برای آزادی افغانستان نباید مبارزه کرد. اما همیشه خواهیم گفت که بین آزادی افغانستان تحت ملاک - کمپرادورها و افغانستان تحت دیکتاتوری دموکراتیک خلق و یا افغانستان تحت سوسیالیزم فرق فاحشی وجود دارد. دربالانیز تذکر دادیم و در اینجا یکبار دیگر می گوئیم که آزادی افغانستان تحت ملاک - کمپرادور اولویت مبارزاتی و اولویت فعالیت سیاسی مانست درحالیکه آزادی افغانستان تحت سوسیالیزم اولویت مبارزه ما و تمام پرولتاریای دنیا خواهد بود.

اما با وجود این تفاوت فاحش که این کودن بی تربیه آنرا نمی بیند ما برای آزادی افغانستان تحت حاکمیت ملاک-کمپرادورهای خائین مبارزه میکنیم، ولی این مبارزه را مانند رهبران سامبر مبارزات پرولتری رجان نمیدهیم. و با اینکار بشماتفاوت بین کمونیست ها و اپورتونیست ها و مدافعین بورژوازی کوچک را سبق میدهیم. ما بعنوان کمونیست های کشور بر این پافشاری میکنیم که بعد از آزادی افغانستان باید خلق افغانستان نیز آزاد شوند و با تاسیس جمهوری توده ای خلق افغانستان بسوی سوسیالیزم حرکت کنند و مانند رهبران سامابه ملامیاگل و سایر مرتجعین فنودال رجوع نمیکنیم و به این قصد نیستیم که بعد از دفع تجاوز هر چیزی که بر سر خلق اینسرزمین آمده ما مربوط نیست!!

این کودک کودن که از استالین یاد میکند از یاد میبرد که بخاطر همین رهائی طبقه کارگر حزب بلشویک و لنین بکارگران گفت "روسیه زندان ملل است و در جنگ شرکت نکنید" و برخلاف سوسیال- شونیست های انترناسیونال آنها از شرکت در جنگ امپریالیست ها بر سر تقسیم مجدد جهان، منع کرد. و رفیق استالین در سال 1942-43 تمام امکانات اتحاد شوروی را به دفاع از همان روسیه بسیج کرد. همان روسیه ای که لنین در سال 1908 به کارگران توضیح میداد چرا از آن دفاع نکنند. اما رویونیست سفیه سامائی که به حاکمیت پرولتاریا ارزش قایل نیستند درک نمیکنند که چرا در سال 1943 رفیق استالین سمت مخالف سیاسی را اتخاذ کرد که لنین در سال 1908 اتخاذ کرده بود. دفاع از روسیه تحت تزار غلطیدن در مزبله کثیف سوسیال- شونیسم و پیتریاتیسم ارتجاعی انترناسیونال دوم بود ولی دفاع نکردن از روسیه سال 1943 تسلیم طلبی خائینانه ای بود که یک نمونه آنرا ساما در سال 1960 باتشکیل غندسنگین در کلکان و نمونه دیگر آنرا ساما با شمشیر زدن در رکاب احمدشاه مسعود جنایتکار و شورای نظار و سیاف آدمکش به نمایش گذاشته است.

ما بحث ما را در همین جا با این کودن سفیه و بیسواد به پایان میرسانیم زیرا بیشتر از این سوره یاسین خواندن در گوش چارپایان است. و ما وظیفه باسواد ساختن این ابله احمق را نداریم.

ماتویست های افغانستان